

اگر بحثی به نام اسطوره‌شناسی ادبیات کودک، در نقد خود باز کنیم که تمام موجودات خیالی افسانه‌ها و اشعار فولکلریک را دربر گیرد و حتی از شیوه نقد اسطوره‌ای در ادبیات کودک، برای بازشناسی فرم‌های متداول در ساخت قصه‌ها و افسانه‌ها سود ببریم، باز هم دیدن این موجودات خیالی، در فضای متن‌های امروزی و یافتن فرمی تازه در قصه‌گویی مدرن، ضرورتی انکارناپذیر است.

«لولی زیبای قصه‌گو»، از این نظر، نگاهی نو به موجودات

داشت. او نمی‌تواند اسباب بازی‌های‌اش را دورو برش بچیند و با آن‌ها بازی کند؛ چون از داد و فریاد مادرش می‌ترسد که اگر سر برسد، او را تهدید می‌کند: «اگر نخوابی، لولو می‌آید و تو را می‌خورد.» این‌جا «گلنوش» آن واژه کلیدی را که به آن نیاز دارد تا با بهره‌گیری از تخیلش، او را از تنهایی و تاریکی اتاق نجات بدهد، پیدا می‌کند و با شنیدن اسم «لولو»، گویی ناخودآگاه ماشین تخیلش به کار می‌افتد و شروع به خیال‌پردازی می‌کند. خیالی که البته در قصه، بیرون از ذهن کودک شکل می‌گیرد و شخصیت مستقلی دارد، اما در ادامه، چنان می‌بینیم که گویی همه این اتفاقات صرفاً خیالات کودک است.

معناشناختی افسانه‌ها دارد و می‌کوشد از قالب خشک و رئالیستی بگذرد و به فضای باز و سیال فانتزی قدم بگذارد که تا حدود قابل توجهی، بر این امر توفیق می‌یابد. از نظر زیبایی‌شناسی، در این گونه ادبیات آن چه مهم است، شکستن و ارائه تصویری جدید است از تصورات قالبمند گذشته. در واقع، این نوع ادبیات نوپردازانه، از اولی‌ترین اصول تفکر مدرن سود می‌جوید که تمام متون گذشته را تنها در افق نگاه امروز و بستر زمانی حال، زنده می‌بیند. طبیعتاً به

# از لولوی بزرگ‌ترها ترسیم



O رایکا بامداد

عنوان کتاب: لولوی زیبای قصه‌گو  
 نویسنده: فرهاد حسن زاده  
 تصویرگر: سیمین شهروان  
 ناشر: پیدایش  
 نوبت چاپ: اول - ۱۳۷۹  
 شمارگان: ۱۵۰۰۰ نسخه  
 تعداد صفحات: ۱۶ صفحه  
 بها: ۲۰۰ تومان

موجودی که از فضای بیرون قصه می‌آید، به حضوری سیال در ذهن کودک تبدیل می‌شود و درست از این‌جا، داستان که به نظر می‌رسید قالب و شروعی رئال دارد، آهنگ دیگری می‌گیرد و گویی همان‌طور که کودک با واژه «لولو» در ذهن خود ور می‌رود، قصه نیز از عالم واقعیت به دنیای فانتزی پا می‌گذارد. «لولو» همان‌طور که بعداً علتش را خواهیم فهمید، به عادت معمول، آن دور و اطراف پرسه می‌زند و آرام و بی‌سرو صدا، وارد افکار

دختر کوچولو می‌شود. این‌جا از قاعده‌ای روان‌شناسی تبعیت می‌کند؛ کودک، در انزوا و تنهایی خود و برای غلبه بر ترس و توهم خویش، گویی سعی می‌کند با خود و در درون خود، دوست یا همزادی بجوید. این‌جا بستری روانی ایجاد می‌شود که دخترک را آماده پذیرش یک دوست ذهنی می‌کند تا در انتظار پدرش که قرار است

فردا بیاید، با او سهیم شود. البته، قصه با زاویه دید دانای کل، بر شخصیت «لولو»، به عنوان شخصیتی مستقل از ذهن «گلنوش» تأکید دارد.

با وجود این، مشکل «لولو» در زمینه داستان، روشن نبودن مرزهای وجودی اوست. «لولو» تا پایان قصه، عنصری نامشخص و حل نشده در قصه باقی می‌ماند. در اولین تصویر کتاب، «گلنوش» تنهاست و به قاب

لحاظ سیر و تحول تاریخی، شکستن آن باور اولیه و برداشت و تأویل نو، به یک ضرورت مهم تبدیل می‌شود و به عنوان یک عمل زیبایی‌شناختی، در ادبیات امروز جای می‌گیرد. قصه‌ای که پیش روی ما قرار دارد، می‌کوشد قطب‌های خوب و بد را کنار بزند و آن‌ها را در قالب قصه‌ای نو بریزد.

«لولوی زیبای قصه‌گو»، با ترسیم تنهایی یک کودک، «گلنوش» آغاز می‌شود. او برای گریز از ترس و تنهایی که فضای تاریک اتاق و عدم درک و بی‌حوصلگی مادرش، آن را به او تحمیل می‌کند، از وی می‌خواهد تا برایش قصه بگوید. اما مادر «مثل همیشه» کار دارد و نمی‌تواند. «گلنوش» انرژی و شادابی زیادی دارد و نمی‌توان او را برای راحتی خیال بزرگ‌ترها، مثل یک موجود سر به راه، در تخت‌خوابش نگه

روحي می‌رسد که می‌توان گفت، همانا شناختن صورتی دیگر در درون خود است. از این جا به بعد، داستان سیر دیگری به خود می‌گیرد و حالا نوبت «لولو» است که راز وجودی خود را برای دخترک بازگو کند. «لولوی داستانی، سرنوشت خود و دیگر قهرمانان افسانه‌ها را برای دخترک تعریف می‌کند که در نوع خود، غیر از این که ارتباطی بینامتنی با دیگر افسانه‌ها برقرار می‌سازد، یک قصه در قصه است که در آن، هنر قصه‌گویی ستایش می‌شود. «لولو» که نام واقعی‌اش «لؤلؤ» بوده است و «در» هیچ قصه‌ای به رویش باز نشده تا بتواند قصه‌ای برای حکایت کردن داشته باشد، قصه در دلش می‌ماند تا آدم‌های بی‌حوصله،

بچه‌های‌شان را با او بترسانند. او نیز بالاخره، گویی همزادش را می‌یابد و کودک، به جفت واقعی او برای شنیدن قصه و «لؤلؤ»، به قصه‌گویی خوب برای کودک تبدیل می‌شود

اما در کل، علی‌رغم این که قصه از ایده بسیار خوب و داستان‌پردازی خوبی نیز سود می‌برد، در حدی متوسط باقی می‌ماند که یکی از دلایل آن، نثر قصه است. پیداست که نویسنده می‌توانست در پرداخت به ظرایف و ایجاز زبانی، بیشتر کار کند. از جمله گفت‌وگوها و به‌ویژه حرف‌های «لولو»

خشک و غیرقابل‌انعطاف و در تضاد با شخصیت وی است. نکته دیگر، در مورد نوع فانتزی قصه است که شکل آن نامشخص می‌ماند. در واقع، نویسنده به جای این‌که با حضور موجودی خیالی در ذهن قهرمان قصه، به نوع و سبکی از فانتزی بیندیشد و برای اجرای صحیح آن در تمامی داستان تلاش کند، صرفاً به دغدغه

باور پذیرساختن آن موجود در ذهن مخاطب، پرداخته است و از این رو، هم داستان را به توضیح و تشریح کشانده و هم فرصت مناسبی را برای خلق لحظه‌های ناب و داستانی، از دست داده است.

با وجود این، پیداست که نویسنده، از توانی بالا و مخصوصاً نگاهی خوب نسبت به ادبیات کودک برخوردار است و می‌بایست منتظر کوشش‌های بعدی او شد.

پنجره و ماه می‌نگرد. در تصاویر دیگر «لولو» در حاله‌ای از رنگ و نور جاری در فضای اتاق دیده می‌شود و با چهره‌ای کاملاً شبیه «گلنوش» که تأکیدی است بر همزاد بودن «لولو»، آن‌ها با هم دوست می‌شوند و بلافاصله شروع می‌کنند به صحبت کردن با هم. طبیعی است که ابتدا دخترک شروع می‌کند به سؤال کردن از «لولو» و «لولو» نیز، نه در نقشی که پدر و مادرها برای او ساخته‌اند، بلکه در نقش هم صحبت و همراز، با او سخن می‌گوید.

در ادامه قصه، «لولو» از دخترک می‌خواهد که چهره‌اش را نقاشی کند و «گلنوش» نیز این کار را می‌کند. او شروع به کشیدن نقاشی‌های

وحشتناک از چهره «لولو» و او نیز با وحشت از تصورات دخترک درباره چهره‌اش، از او می‌خواهد همه اعضا و خطوطی را که برای کشیدن یک صورت عادی لازم است، برای او نیز به کار ببرد. می‌توان گفت که کودک، هنوز درگیر فضای تاریک و ترس‌آور تنهایی خود است و می‌خواهد با نقاشی کردن، ترس و اضطراب خود را بیرون بریزد و هر تصویری که از پس یک تصویر دیگر نقاشی می‌شود، او را به احساسی مطلوب‌تر و صمیمی‌تر نسبت به دوست ذهنی‌اش

یا «لولو» می‌رساند. گویی با این عمل، به نوعی روح از تشویش و اضطراب پاک می‌شود و او روح خود را با تصاویر ترسناکی که رفته‌رفته به چهره‌ای عادی تبدیل می‌شود، از ترس می‌پالاید و با احساس صمیمیت بیشتری، به همزاد یا هم مشرب خود نزدیک می‌شود. البته، برای «لولو» نیز این اتفاق رخ

می‌دهد و درست بعد از آخرین تصویر که شاید بیشترین شباهت را به او دارد، تازه خود را معرفی می‌کند و در واقع، از شخصیت اصلی خود سخن به میان می‌آورد.

از نظر سیر تحول قصه، ابتدا یک شروع رئال وجود دارد که با رها شدن «گلنوش» در تنهایی، پایان می‌یابد و سپس فانتزی، به آرامی در فضای اتاق جان می‌گیرد و در پی آن، شخصیت اصلی داستان، به تحول

